

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

سال تحصیلی ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۱۱	تاریخ	۱۴۰۵/۰۷/۱۹
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	اصل برائت				
عنوان ۳	برائت عقلی				
عنوان ۴	مقدمه: واژه شناسی «حجت» و مراد از حجت در اصول مطلب اول: محور اصلی نزاع در برائت عقلی				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده درس

در این جلسه با ورود به مبحث برائت عقلی، در گام نخست به واژه شناسی «حجت» پرداخته شد. برای حجت سه معنا تبیین گردید: «کاشفیت»، «دلیل یا واسطه در اثبات» و «معنای اصولی منجزیت و معذرت». همچنین تأکید شد که تمامی مباحث اصولی، از جمله تنجیز و تعذیر، ریشه ای عمیق در آیات قرآن کریم دارند. در ادامه بحث، محور اصلی اختلاف در مسئله برائت عقلی واکاوی شد. نقطه ثقل این اختلاف، تعیین موضوع حکم عقل به استحقاق عقاب بر مخالفت است. این پرسش بنیادین مطرح گردید که آیا ذات امر مولا موضوع استحقاق عقاب است، یا تکلیف مقید به علم مکلف این استحقاق را در پی می آورد؟ پاسخ به این پرسش اساسی، پایه و مبنای دو نظریه بنیادین بر برائت عقلی است:

- قول به اینکه علم در موضوع حکم عقل اخذ شده و قطع موضوعیت دارد، منجر به مبنای مرحوم شیخ انصاری یعنی قاعده «قبح عقاب بلا بیان» خواهد شد؛
- در مقابل، قول به اینکه قطع صرفاً طریقت و کاشفیت محض دارد و آنچه موضوع استحقاق عقاب را شکل می دهد، مخالفت با ذات امر مولوی است، اساس مسلک «حق الطاعه» را شکل می دهد.

اصل برائت

بحث کنونی درباره اصل برائت است که ابتدا از برائت عقلی آغاز می شود.

برائت عقلی

برای ورود به مبحث «برائت عقلی»، طرح یک مقدمه لازم است.

مقدمه: واژه شناسی «حجت» و مراد از حجت در اصول

مقدمه این است که واژه «حجت» به سه معناست و یا می تواند در سه معنا به کار برده شود؟

معنای نخست: کاشفیت

یکی از معانی حجت، «کاشف» است؛ یعنی کاشف از شیء دیگر. هنگامی که گفته می شود چیزی حجت است، بدین معناست که از چیز دیگری کشف می کند.

معنای دوم: دلیل (واسطه در اثبات)

معنای دیگر حجت، «دلیل» است. دلیل به تعبیر مرحوم شیخ رحمته الله علیه، واسطه در اثبات است؛ به عبارت دیگر، واسطه اثبات محمول برای موضوع می باشد. اگر پرسیده شود که چرا این محمول برای این موضوع ثابت است، پاسخ داده می شود که به سبب این حجت است؛ یعنی همان چیزی که از آن به «دلیل» تعبیر می شود. در واقع، این دلیل همان «حد وسط منطقی» است که علت ثبوت محمول برای موضوع به شمار می رود. البته این علت، گاهی علت خارجی است و گاهی علت ذهنی است.

پرسشگر: ...

استاد: برای تبیین این مطلب باید گفت گاهی در عالم خارج، چیزی برای چیز دیگر علت خارجی است؛ یعنی آنچه محمول را برای موضوع ثابت می کند، یک علت خارجی است؛ برای نمونه در مورد احراق، هنگامی که گفته می شود «احترق الدار» (خانه سوخت)، ثبوت احتراق برای «دار»، به سبب آتش است. اگر پرسیده شود چرا «احترق الدار»، در پاسخ گفته می شود «لأن النار اشتعلت فيها». این پرسش و پاسخ نشان دهنده یک سبب خارجی است. اما در عالم ذهن، گاهی معلول، سبب اثبات علت است و گاهی علت، سبب اثبات معلول است. از این رو پیش تر بیان شد که گاهی سببیت در عالم ذهن با سببیت در عالم خارج متفاوت است. در عالم خارج، سببیت همواره به معنای سببیت علت برای معلول است؛ یعنی علت ثبوت محمول برای موضوع، همان علتی است که در عالم خارج و در مقام ثبوت وجود دارد. اما در مقام ذهن، گاهی از علت به معلول پی برده می شود - یعنی از علت به ثبوت محمول برای موضوع - و گاهی بالعکس، از معلول به علت پی برده می شود؛ برای مثال، هنگامی که یک بیمار تب دارد، از وجود تب (معلول) پی برده می شود که او غذای خاصی را خورده یا سرما خورده است. به تعبیری، این دو حالت همان برهان «ان» و «لم» است. بنابراین، هم حجت لمی

وجود دارد و هم حجت اِثْبَتی، و هر دو حجت محسوب می‌شوند؛ لکن این حجت اِثْبَتی و لِمَتی، حجت در مقام اثبات، مقام علم و تصدیق ذهنی است، و گرنه در عالم خارج، علت همواره علت لِمَتی است.

به هر حال، معنای دوم حجت به معنای «دلیل» است؛ یعنی واسطه‌ای در اثبات محمول برای موضوع، و یا به تعبیر دیگر، واسطه اثبات حد اکبر برای حد اصغر در استدلال منطقی.

معنای سوم: معنای اصولی حجت (منجزیت و معذرت)

معنای سومی نیز برای حجت وجود دارد که همان معنای اصولی است. حجت در این معنای سوم، چیزی است که موضوع استحقاق عقاب عبد توسط مولا باشد؛ یعنی آنچه «يُوجِبُ استحقاقَ العبد لعقاب المولى» (موجب استحقاق عبد برای عقاب مولا می‌شود) یا «يوجب عدمَ استحقاقِ العبد لعقاب المولى» (موجب عدم استحقاق عبد برای عقاب مولا می‌شود).

باید دقت شود که این معنای اصولی، بسیار هوشمندانه و دقیق است. حجت به این معنا، در واقع موضوع حکم عقل به استحقاق عقاب یا موضوع حکم عقل به عدم استحقاق عقاب است که در علم اصول از آن به «منجزیت» و «معذرت» تعبیر می‌شود؛ به این بیان که حجت به معنای منجزیت و معذرت است. آغاز این مطلب مهم را مرحوم صاحب کفایه رحمته الله علیه بیان کرده است و این التفات بزرگ و مهم ایشان است که حجتی که در علم اصول بحث می‌شود، حجت به معنای منجزیت و معذرت است.

بنابراین حجت به چیزی اطلاق می‌شود که موضوع استحقاق عقاب عبد در بُعد تنجیز، یا موضوع عدم استحقاق عبد در بُعد تعذیر قرار گیرد.

این مفهوم در آیه کریمه قرآنی نیز با عبارت «عُذْرًا أَوْ نُذْرًا» بیان شده است. به هر روی، این تنجیز و تعذیری که در علم اصول مطرح می‌شود، دارای ریشه قرآنی است. در حقیقت، تمامی مباحثی که در فقه و اصول مطرح می‌شود، ریشه در آیات قرآن کریم دارد. برخی افراد، گاهی بدون التفات، توجه و یا علم، ادعا می‌کنند که در حوزه‌های علمیه یا در دروس فقه و اصول، کاری به قرآن ندارند. این ادعا کاملاً نادرست است؛ زیرا تمامی آنچه در فقه و اصول بحث می‌شود، ریشه در قرآن کریم دارد. البته در بسیاری از موارد، به دلیل وضوح مطلب، نیازی به تعرض و تصریح به آیه مربوطه احساس نمی‌شود. نمونه این امر، همین مسئله «عُذْرًا أَوْ نُذْرًا» است که در آیات ابتدایی سوره مرسلات می‌فرماید: «وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا... فَالْفَارِقَاتِ فُرْقًا» تا آنجا که می‌فرماید: «عُذْرًا أَوْ نُذْرًا»^۱.

[مطلب اول:] محور اصلی نزاع در برائت عقلی

معنای سوم حجت، همان معنای مورد بحث در علم اصول است. در این مقام بحث می‌شود که در این معنای سوم - که به معنای موضوع برای استحقاق عقاب است - آیا آنچه موضوع برای استحقاق عقاب قرار می‌گیرد، «قطع به تکلیف

مولا» است؟ آیا این قطع، موضوع استحقاق عقاب است؟ به این بیان که گفته شود: «تکلیف المولیٰ إِنْ قَطَعَتْ به، تنجَزَ علیک»؛ یعنی اگر مکلف، علم و قطع به تکلیف مولا پیدا کرد، تنجَز تکلیف برای او حاصل می شود که اگر با آن مخالفت کرد، استحقاق عقاب دارد. در اینجا روشن می شود که موضوع، دو چیز و یا مرکب از دو جزء است: نخست تکلیف مولا و دوم قطع به تکلیف. آیا موضوع استحقاق عقاب عقلی این موارد است؟ در این صورت، خواه ناخواه اگر قطع در میان نبود و قطع به تکلیف وجود نداشت، عدم استحقاق عقاب بر مخالفت پیش می آید. بنابراین قطع، وجوداً و عدماً در موضوع حکم عقل به استحقاق عقاب، دخل دارد؛ هم وجوداً و هم عدماً، و هم اثباتاً و هم نفیاً. این یک مبنا [در این مسئله] است. مبنای دیگر این است که گفته شود قطع، طریق محض است. آنچه موضوع تامه برای استحقاق عقاب و عدم استحقاق عقاب به شمار می رود، «مخالفت تکلیف مولا» است؛ یعنی مخالفت با امر و نهی مولا، نه مخالفت با امر مقطوع به؛ بلکه مخالفت با ذات امر مولا.

آیا آنچه موضوع حکم عقل به استحقاق عقاب است، ذات مخالفت مولا یا مخالفت امر مولا است، یا «مخالفت الأمر المقطوع به من قبل المولیٰ»؟ یا به تعبیر دیگر، آیا آنچه موضوع استحقاق عقاب بر مخالفت است، ذات تکلیف مولا و ذات امر مولا است، یا امر مقطوع به مولا؟ به تعبیر آخر، آیا موضوع مرکب است یا بسیط؟ آیا موضوع، مرکب از امر مولا به اضافه قطع به امر است، یا موضوع استحقاق عقاب، خود امر است بدون اضافه شیء دیگر؟

در اینجا این مطلب به اختصار بیان می شود و سپس بیشتر تشریح خواهد شد: قطع، کاشف محض است؛ بنابراین قطع برای استحقاق عقاب موضوع نیست، بلکه طریق است. قطع، برای حکم عقل به استحقاق عقاب، طریقت دارد، نه موضوعیت.

پیش تر در مباحث، قطع موضوعی و قطع طریقی مطرح شده است که گاهی قطع، قید در موضوع حکم قرار می گیرد، یا موضوع حکم واقع می شود. برای نمونه گفته می شود: «يجوز أن تصلی خلف الإمام إن علمت بعدالته»؛ پس در این مثال، علم در موضوع اخذ شده است؛ یعنی هم عدالت شرط است و هم علم به عدالت. بدین معنا که موضوع، تنها از عدالت تشکیل نشده، بلکه مرکب از عدالت و علم به عدالت است. بنابراین اگر جزء موضوع، یعنی علم به عدالت منتفی شد، در آنجا حکم که جواز ائتمام به آن امام است، منتفی می گردد.

پرسشگر: ...

استاد: یعنی اگر علم به عدالت داشت اما بعد معلوم شد عادل نیست مثلاً...

پرسشگر: ...

استاد: خیر، در آنجا بحث عقاب مطرح نیست، بلکه بحث ترتب آثار است؛ یعنی ترتب اثر صحت، یا ترتب اثر عدم وجوب اعاده. در اینجا کاری با آن مثال نیست، لکن مقصود این است که گاهی قطع در موضوع حکم اخذ می شود و یا جزء موضوع قرار می گیرد و یا تمام موضوع. اما گاهی قطع اصلاً نه تمام الموضوع است و نه جزء الموضوع؛ بلکه شیئی موضوع حکم عقل یا موضوع حکم شرع است، بدون اینکه اصلاً قطع در آن اخذ شده باشد، بلکه ذات شیء موضوع است.

در اینجا بحث بر سر این است که آیا ذات امر مولا موضوع استحقاق عقاب بر مخالفت است؟ به عبارت دیگر، آیا امر مولا بما هو امر المولی، استحقاق عقاب بر مخالفت می آورد؟ یا امر مولا به شرط القطع، یا امر مولاى مقید به قطع، یا مقید به علم، موضوع استحقاق عقاب بر مخالفت می شود؟ بحث اصلی در این مقام است.

مبنای برائت عقلیه ای که مرحوم شیخ رحمته الله می فرمایند و بر اساس قاعده «قبح عقاب بلا بیان» بنا شده، این است که موضوع استحقاق عقاب بر مخالفت، «ذات الامر بما هو هو» به صورت مجرد و محض نیست؛ بلکه امر مقید به «کونه مقطوعاً به» است. بر امر مقطوع به - یا به عبارت دیگر امر معلوم - «یستحق العقاب علی مخالفته» [عقاب بر مخالفت آن استحقاق می یابد]؛ و در مورد امر غیر معلوم، عقل هیچ حکمی به حرمت مخالفت آن نمی کند. این مسئله اصلی، ریشه اختلاف میان مرحوم آقای صدر رحمته الله - که قائل به برائت عقلیه نیستند و قائل به مسلک «حق الطاعه» هستند - و میان بزرگان دیگری است که در رأس آنها مرحوم شیخ رحمته الله قرار دارد.

در اینجا تلاش می شود مطلبی که مرحوم آقای صدر رحمته الله بیان می کنند روشن شود و ریشه آن پیدا گردد؛ زیرا حتی در تقریرات بحث ایشان نیز این مسئله به درستی شکافته نشده است.

پرسشگر: ...

استاد: بله، قطعاً مراد از «بیان»، همان علم است. حال اگر دلیلی آمد و گفت که برای نمونه، اماره قائم مقام علم می شود، آن بحث دیگری است؛ از این رو گفته می شود که مثلاً آن اماره حاکم می شود یا در برخی موارد وارد می شود. اما اکنون، بحث در این مقام است.

پرسشگر: ...

استاد: فرض، در حکم عقل است؛ پیش تر بیان شد که این فرض در منجزیت و معذرت است. اینکه گفته شد حجتی که در اینجا بحث می شود به چه معناست؟ به معنای «ما یُنَجِّزُ العقاب أو یعذر عن العقاب» است. هنگامی که مسئله این گونه است، بدین معناست که پیش از ورود به این بحث، فرض می شود که یک حکم عقلی وجود دارد. حکم عقلی به «استحقاق العقاب علی مخالفت المولی» و «عدم استحقاق عقاب بر عدم مخالفت مولا».

پرسشگر: ...

استاد: این مطلب از لوازم آن سخنی است که [در نقد قاعده قبح عقاب بلا بیان مطرح می شود]. اتفاقاً این از مواردی است که مرحوم آقای صدر رحمته الله بر همین قاعده قبح عقاب بلا بیان ایراد می گیرد؛ ایشان می فرماید اگر این گونه فرض گردد، حال اگر کسی بدون علم، امر را امتثال کرد، آیا در اینجا حکم به استحقاق عقاب می شود یا نمی شود؟ مسلماً استحقاق عقاب ندارد؛ بنابراین آنچه موضوع استحقاق عقاب است، چیست؟ ذات مخالفت امر است، نه مخالفت امر مقطوع به یا مخالفت امر معلوم. این مطلب از شواهد آن چیزی است که مرحوم آقای صدر رحمته الله به آن قائل است؛ یعنی مسلک «حق الطاعه» که مورد قبول ماست و واقعاً فرمایش بسیار مهمی است.

پرسشگر: ...

استاد: امتثال به چه معناست؟ امتثال یعنی مطابقت مآئی به با مأموریه، که در اینجا حاصل شده است؛ در این صورت، امتثال محقق شده است و دیگر مولا چه طلبی دارد؟!

پرسشگر: ...

استاد: آیا در امتثال، نیت شرط دانسته می شود؟ امتثال که نیازی به نیت ندارد؛ بله، در عبادیات مطلب دیگری است.

پرسشگر: ...

استاد: خیر، التفات لازم نیست. اینکه عمل به عبادت تبدیل شود.

پرسشگر: ...

استاد: قصد قربت همین است؛ قصد قربت این است که شخص بخواهد کار را به دلیل مرضی بودن نزد مولا انجام دهد. چون مولا فرموده انجام بده، شخص انجام می دهد، این تبدیل به عبادت می شود. اما فردی کاری را انجام می دهد، نه به این دلیل که مولا فرموده است، بلکه دقیقاً همان کاری را که مولا فرموده انجام می دهد؛ حکم این چیست؟ آیا در اینجا استحقاق عقاب دارد؟ آیا جای استحقاق عقاب است؟ خیر؛ چرا؟ زیرا اگر علم شرط باشد، این به منزله آن است که کار را انجام نداده است! اگر علم، موضوع استحقاق یا عدم استحقاق عقاب دانسته شود، کسی که عملاً آنچه را مولا امر کرده، انجام داده است، به حکم کسی است که آن را انجام نداده باشد. چرا؟ چون گفته می شود باید امر مقطوع به و امر معلوم را انجام می دادی و تو آن را انجام ندادی، پس استحقاق عقاب داری! سخن این است و این امر معقول نیست.

پرسشگر: ...

استاد: یعنی اگر به این مبنا قائل شویم که قطع، جزء موضوع حکم عقل به استحقاق عقاب بر مخالفت است، چنین نتیجه ای حاصل می شود. این، لازمه این مبناست، نه اینکه گفته شود این نتیجه درست است؛ بلکه گفته می شود درست نیست. در واقع، بیان می شود که لازمه این مبنا که قائل شوید قطع به تکلیف، جزء موضوع حکم عقل به استحقاق عقاب بر مخالفت مولاست، این است.

پرسشگر: ...

استاد: در مورد کسی که تکلیفی را انجام نداده است، گفته می شود که این شخص در اینجا تکلیف را انجام نداده و باید عقاب شود، زیرا استحقاق عقاب بر مخالفت است.

پرسشگر: ...

استاد: ملاک چیست؟ ملاک این است که آیا آنچه را مولا فرموده، انجام داده یا نداده است؟

پرسشگر: ...

استاد: مسلماً اگر کسی آنچه را مولا امر کرده انجام نداد، نباید عقاب شود؛ زیرا روشن است که امتثال نکرده و باید استحقاق عقاب داشته باشد.

پرسشگر: ...

استاد: این حرف دیگری است. در فرض جهل، قائل به رفع عقاب هستید؟ این یک «إن قلت» وارد بر این مبنا است.

پرسشگر: ...

استاد: بحث کنونی نیز در برائت عقلی است و اکنون کاری به برائت شرعی نداریم. این خود عقل است که در فرض قطع به عدم تکلیف، این گونه حکم می کند. زیرا اگر گفته شود خود تکلیف، موضوع حکم به استحقاق عقاب است، بدین

معناست که اگر قطع داشته باشی باید انجام دهی، اگر احتمال هم بدهی باز هم باید انجام دهی. در چه صورتی نباید انجام داد و استحقاق عقاب وجود ندارد؟ تنها در صورتی که قطع به «عدم» وجود داشته باشد. در اینجا ایشان می‌فرماید اگر مکلف قطع به عدم داشته باشد، عقل اساساً به دلیل اینکه شخص قطع به عدم تکلیف داشته است، حکم به استحقاق عقاب نمی‌کند؛ چون قاطع به خلاف، قابلیت توجه تکلیف را ندارد؛ یعنی وقتی مکلف قطع دارد به اینکه تکلیفی متوجه او نیست، هرچند به او امر شود که انجام بده، او در پاسخ می‌گوید شما اشتباه می‌کنید! پس چون قطع به خلاف دارد، قابلیت توجه تکلیف را ندارد. البته این مطلب در ادامه مباحث بررسی خواهد شد. اکنون مقصود این است که نکته اصلی اختلاف میان مبنای «حق الطاعة» مرحوم آقای صدر رحمته الله علیه و مبنای «برائت عقلیه» سایر بزرگان -از شیخ انصاری رحمته الله علیه گرفته تا کسانی که از ایشان تبعیت کرده‌اند- بررسی شود. این بزرگان قائل به عدم استحقاق عقاب در فرض عدم بیان هستند؛ یعنی به قاعده «قبیح عقاب بلا بیان» قائل‌اند. قبیح عقاب بلا بیان، به معنای عدم استحقاق عقاب در موارد عدم بیان، یعنی در موارد عدم علم به تکلیف است.

پرسشگر: ...

استاد: در مقام عقل و ثبوت، حجت چیزی غیر از کاشف تام نیست؛ پس از آن مرحله، بحث حجت‌های شرعی پیش می‌آید. این در وقتی است که بگوییم که دلیل بر حجیت اموری مانند خبر واحد، خبر واحد را در حکم کاشف قطعی قرار داده و آن را حجت کرده است؛ بنابراین خبر واحد منجزیت ذاتی ندارد، بلکه منجزیت آن بالتشریع و به جعل شارع است.

پرسشگر: ...

استاد: در این مقام، هدف بیان اشکال ایشان نیست؛ بلکه غرض تبیین این مسئله است که نکته اختلاف، یا به عبارتی نقطه اصلی تفاوت میان مبنای برائت عقلیه بر اساس قاعده قبیح عقاب بلا بیان و مبنای حق الطاعة که مرحوم آقای صدر رحمته الله علیه به آن ملتزم است، بر چه اساسی استوار می‌باشد؟

پرسشگر: ...

استاد: اگر علم، جزء موضوع دانسته شود؛ یعنی اگر گفته شود تنها تکلیفی که مقید به علم است، موضوع استحقاق عقاب می‌باشد، بدین معناست که علم در موضوع استحقاق عقاب یا در موضوع حکم عقل اخذ شده است. این در حالی است که قطع نسبت به تکلیف مولا، کشف محض است و موضوعیت ندارد. قطع تنها از تکلیف مولا کشف می‌کند و صرفاً کاشف است؛ نه اینکه موضوع در حکم عقل به استحقاق عقاب بر تکلیف باشد. به عبارت دیگر، پرسش این است که قطع چگونه دانسته می‌شود؟ قطعی که در اینجا مطرح می‌گردد همان بیانی که مرحوم شیخ رحمته الله علیه می‌فرماید و بر اساس آن گفته می‌شود «قبیح عقاب بلا بیان» که به معنای قبیح عقاب عند عدم القطع است؛ کدام قطع مقصود است؟ قطع کاشفی یا قطع موضوعی؟ هنگامی که قطع، کاشف محض باشد، در نتیجه قطع در موضوع حکم عقل به استحقاق عقاب بر مخالفت با تکلیف اخذ نشده است.

پرسشگر: ...

استاد: در اینجا کاری به ادعای مبنایی مرحوم شیخ رحمته الله علیه و ادعای آقای صدر رحمته الله علیه نیست، بلکه محور بحث این است که اساس سخن در قاعده قبیح عقاب بلا بیان و برائت عقلی بر چه پایه‌ای بنا شده است؟ همچنین اصل مسئله حق الطاعة

مرحوم آقای صدر رحمته الله بر چه اساسی استوار است؟ مطلبی که اکنون بیان می شود، نه در کلام آقای صدر رحمته الله آمده است و نه در بیان مرحوم شیخ رحمته الله؛ لکن مدعا این است که مبنای آقای صدر رحمته الله، و یا مبنای مرحوم شیخ رحمته الله و تابعین ایشان، باید بر روی این پایه استوار گردد: اگر قطع، کاشف محض دانسته شود، دیگر نمی تواند در موضوع حکم عقل به استحقاق عقاب اخذ گردد؛ و اگر قطع در موضوع حکم عقل به استحقاق عقاب بر مخالفت اخذ شود، بدین معناست که قطع در اینجا موضوعیت دارد و کاشف محض نیست: «قَطْعٌ أَخَذَ مَوْضُوعاً، لَمْ يُؤْخَذْ كَاشِفاً مُحْضاً».

پرسشگر: ...

استاد: در مخالفتی که مقطوع بها نیست، چنین حکم عقلی وجود ندارد.

پرسشگر: ...

استاد: این یک قاعده کلی است که احکام عقل هیچ گاه مبهم نیستند؛ عقل هیچ گاه حکم مبهم ندارد. حکم نامعلوم، خواه از حیث محمول و خواه از حیث موضوع، در احکام عقل راه ندارد. هنگامی که عقل حکم می کند بر مخالفت با تکلیف، استحقاق عقاب وجود دارد، باید پرسید کدام تکلیف مقصود است؟ تکلیف مقطوع به، یا تکلیف غیر مقطوع به؟ نمی توان ادعا کرد که حکم عقل در اینجا اطلاق یا ابهام دارد؛ بلکه باید دقیقاً معلوم گردد. عقل همواره حکم خود را بر روی یک موضوع معلوم صادر می کند، نه بر روی موضوع مبهم؛ یا اطلاق - که در اینجا به معنای اطلاق اثباتی است، نه اطلاق ثبوتی به معنای عموم و گستردگی -.

پرسشگر: ...

استاد: فارغ از دیدگاه های مرحوم شیخ رحمته الله و مرحوم صدر رحمته الله، پرسش اساسی این است: «آیا موضوع حکم عقل به استحقاق عقاب بر مخالفت امر مولا، حکم عقل به استحقاق عقاب بر مخالفت امر معلوم مولا است؟ یا حکم عقل به استحقاق عقاب بر امر مولا بما هو امر مولا است؟».

پرسشگر: ...

استاد: هنگامی که گفتید: تنجیز، عدم التنجیز به معنای تعذیر است. در واقع، نفی تنجیز همان تعذیر است؛ نه اینکه تعذیر موضوعی متمایز و جدای از موضوع تنجیز داشته باشد.

ادامه مباحث در جلسه آینده پیگیری خواهد شد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين